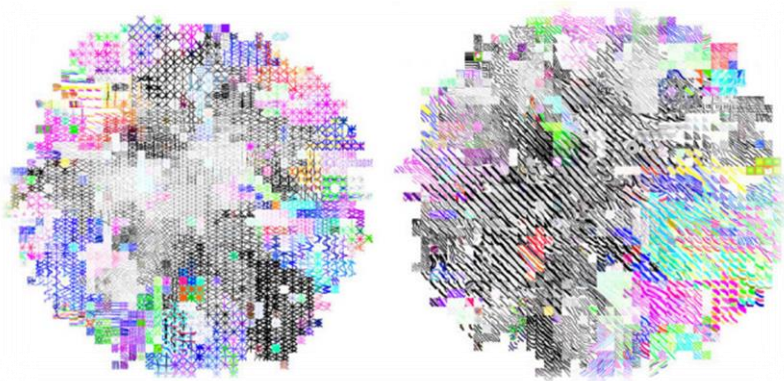


کار غیر مادی

ولفگانگ فریتز هاگ



ترجمه‌ی حسن آزاد



سرمایه‌داری بدون انقلابی کردن وسایل تولید، بدون تحول در فرآیند کار، بدون کاربست فناوری در تولید نمی‌تواند دوام و بقا داشته باشد. تحولات شگرف و دوران‌ساز سرمایه‌داری در چند دهه‌ی گذشته، سیمای این نظام را سخت متحول کرده است. برخی از متفکران زمانه‌ی ما همین تغییرات را دستمایه‌ی تفسیر جدیدی از سرمایه‌داری قرار داده‌اند، و پاره‌ای از تزه‌های بنیادین این نظام از باب نمونه نظریه‌ی ارزش مارکس را مردود اعلام کرده‌اند. یکی از محمل‌هایی که در این باره مورد بهره‌گیری این صاحب‌نظران قرار می‌گیرد مقوله‌ی کار غیرمادی است. ولفگانگ فریتز هاگ در این نوشتار می‌کوشد تبار نظریه‌ی کار غیرمادی، و نوع برداشت از این مفهوم را در بین متفکران اقتصاد سیاسی مورد واکاوی قرار می‌دهد.

هانری استورچ اصطلاح «کار غیرمادی» را در اوایل قرن نوزدهم بعد از ژان باتیست سه و «ایدئولوگ»‌های فرانسوی ابداع کرد. دغدغه‌ی این اقتصاددانان خنثی کردن این درک آدم اسمیت بود که می‌گفت: «کار برخی از رده‌های قابل احترام در جامعه، مولد ارزش نیست» (کتاب دوم، فصل سوم ص ۲۶۵، ۱۷۷۶). مارکس که بخش زیادی از «نظریه‌های ارزش اضافی» را به این بحث و مقدمتاً علیه آن اختصاص داده است، بحث استورچ را در مورد کار غیرمادی نقل می‌کند؛ اما این مفهوم را در دایره‌ی لغات خود به کار نمی‌برد. مسأله‌ی مارکس برقراری «رابطه‌ی بین تولید فکری و مادی» بر پایه‌ی تحلیل «شکل ویژه‌ی تولید مادی» براساس «سازمان‌دهی جامعه‌ای» است که از آن شکل نشأت می‌گیرد. (مجموعه آثار مارکس و انگلس، جلد ۳۱، ص

بر بستر بحث‌های دوران نولیبرال، به‌ویژه بحث‌های مربوط به «اقتصاد نوین» و «غیرمادی شدن اقتصاد»، اصطلاح «کار غیرمادی» در پایان قرن بیستم حیات دوباره‌ای یافته است. این بار با نفوذی وسیع که گستره‌ی آن چپ را نیز دربرمی‌گیرد. به بیان دقیق‌تر، این یک نا-مفهوم است بر علیه مفهوم‌های کار با حداکثر کارکرد جدلی علیه مفاهیمی از کار که از عصر صنعت آهن و زغال‌سنگ یا صورت‌بندهای فوردیستی تقابل بین کار «دستی» و «فکری» رسوب کرده است. البته بی‌معنی است که از «کار غیرمادی» سخن بگوییم. همان‌گونه که نگری می‌گوید: «کار همواره مادی است» (۱۹۹۷، ص ۹۷). نگری مانند سایر «پساکارگرایان» ایتالیایی که به نظر نمی‌رسد از تاریخ این مفهوم و انتقاد مارکس بر آن آگاهی داشته باشند، از به‌کارگیری «کار غیرمادی» به‌عنوان یک مفهوم فراگیر به تمام کارهای پساوردیستی و فراخواندن یک سوژه‌ی انقلابی جدید خسته نمی‌شود (یعنی «روشنفکران توده‌ای» به‌عنوان جانشین «کارگر توده‌ای» فوردیستی). مفهوم کار از این رهگذر، نه تنها به فراسوی مرزهای کار اجتماعی رسمی گسترش می‌یابد، بلکه چنان معنای وسیعی پیدا می‌کند که تمام جنبه‌های فکری، ارتباطی و عاطفی فعالیت یا ابعاد تولید را در بر می‌گیرد - از سوداگری مالی تا زایمان بچه. این اصطلاح در این جا نه به‌عنوان یک مفهوم تحلیلی (معرفت‌شناسانه یا هستی‌شناسانه)، بلکه به‌مثابه‌ی اسطوره به معنای سورلی آن به کار گرفته می‌شود؛ و هم‌چون شعاری سیاسی در راستایی کمونیستی با هدف ایجاد یک هویت پروولتری جدید از گروه‌هایی با مشاغل گوناگون که در پساوردیسم به اشکال مختلف تقسیم شده‌اند؛ تا بدین وسیله به هر کس چیزی ارائه کنند.

از منظر معرفت‌شناسانه «غیرمادی» بودن صرفاً می‌تواند به فرآیندهایی در درون آگاهی نسبت داده شود که حتی فرصت بیان پیدا نمی‌کنند. فکر ناب یا فعالیت تخیلی، را می‌توان به‌عنوان «کار غیرمادی» در نظر گرفت. اما در گفتمان «کار غیرمادی» چنین چیزی مورد نظر نیست. ممکن است این گفتمان محصول یک فلسفه‌ی عوامانه

باشد و بخواهد مردم را به بسیجی موهوم دعوت کند («کارگران غیرمادی جهان متحد شوید»، به نقل از کتاب کارگران غیرمادی ۲۰۰۰). اما دلایل و شواهد این گفتمان تا اندازه‌ای از توسعه‌ی رایانه‌ای هم‌چون وسیله‌ای عام یا مرکزی و لازم برای تمام فعالیت‌ها الهام گرفته است، (هارت و نگری، ۲۰۰۰، ص ۲۹۲) و هم‌چنین از تحولاتی در کار و تقسیم کار و از جمله در روابط جنسیتی. به همین دلیل شایسته است که استفاده از «کار غیرمادی» را دیالکتیک پدیدار بنامیم - که هم‌چنین به‌طور عام‌تر برای گفتمان «پساصنعتی» یا همان‌گونه که در معرفی اثر ریفکین نقل شده «غیرمادی» شدن «پول و مالکیت». (دک‌اشتاين ۲۰۰۰)

فرهنگ واژگان پساکارگرگرایان از مارکس الهام می‌گیرد (در حالی که به نقد او از مفهوم «کار غیرمادی» استورچ توجهی ندارند) آن‌ها به نام «کار غیرمادی» به مارکس استناد می‌کنند، در عین حال نظریه‌ی ارزش او را زاید می‌دانند (نگری و هارت، ۱۹۹۴، ص ۹ به بعد). مطالعه‌ی واژگان مارکس که در آن اصطلاح «مادی و غیرمادی» معانی متعددی دارند امری ضروری است. برای اجتناب از ابهام و روشن شدن اصطلاح «غیرمادی» که مارکس آن را به‌ندرت به کار می‌گیرد، لازم است که دامنه‌ی کاربرد او از این اصطلاح و نقش تکمیلی آن را برای اصطلاح «مادی» توضیح داد.

۱- مارکس در واقع اصطلاح کار غیرمادی را نمی‌پذیرد، اما «در نتایج بلاواسطه‌ی روند تولید» به شکل پراکنده و با دقت از «تولید غیرمادی» در برابر «تولید بلاواسطه مادی» یا فقط «تولید مادی» سخن می‌گوید مثلاً در (مجموعه آثار مارکس و انگلس جلد ۳۴، ص ۴۶-۱۲۱)؛ (جلد اول سرمایه ص ۱۱۴۷)، (مجموعه آثار جلد ۴ ص ۴۹)، (گروندریسه ص ۸۱). او با نقل از ژان باتیست سه می‌گوید: «طبقات ایدئولوژیک و غیره»، کالاهای غیرمادی تولید می‌کنند (مجموعه آثار جلد ۳۱، ص

۳۰). به نظر می‌رسد که بحث بر سر «روند تولید مادی» یا «شیوه‌ی مادی تولید»، اصطلاح «غیرمادی» را به‌عنوان مفهومی متقابل و تکمیلی طرح می‌کند.

۱-۱ مارکس غالباً زبان روزمره را مورد استفاده قرار می‌دهد که اصطلاح مادی را به اشکال گوناگون به کار می‌گیرد نظیر «قوم فیزیکی» [stofflich]، «جسمانی» یا «مالی»، «اقتصادی»، «اجتماعی»، و یا به‌سادگی «واقعی» بهره می‌گیرد. مثلاً در ایدئولوژی آلمانی تولید به‌عنوان «امر مادی» و «شکل بنیادین فعالیتی که تمام فعالیت‌های دیگر فکری، سیاسی، مذهبی بر آن استوارند» در نظر گرفته می‌شود (مجموعه آثار جلد ۵، ص ۸۱-۷۵). مارکس در باب سطح مزد و زندگی می‌گوید: «وضعیت مادی کارگران به بهای وضعیت اجتماعی‌شان بهبود پیدا کرده است». (کار مزدی و سرمایه ص ۹۸)

مارکس به‌عنوان ویراستار رایئیشه سایتونگ در ۴۳-۱۸۴۲ با نگاه به گذشته می‌نویسد که او برای اولین بار «با دستپاچگی با منافع به‌اصطلاح مادی روبرو شد» (مجموعه آثار جلد ۲۹، ص ۲۶۱). در این جا، مادی به مالکیت و یا درآمد اشاره دارد. اما برای جامعه‌ی متمدن «رفتار به‌وسیله‌ی عقاید یا آرمان‌ها هدایت می‌شود، شخص از پول سخن نمی‌گوید، اما آن را در جیب خود می‌گذارد. اسم مستعار برای ثروت مجرد از متافیزیک قدیم به عاریت گرفته شده است که بر تقابل بین مادی و غیرمادی به عنوان تقابلی عبورناپذیر تأکید داشت»، (هگل ۱۹۷۱ آ، ص ۳۲) و مادی را به‌عنوان مقابل و مکمل ایده‌آل می‌فهمید. در مارکس می‌توان چیزی را مشاهده کرد که برشت به استعاره می‌گفت: «شیوه‌ی گفتار متفکران کلاسیک غالباً شبیه سپرهایی است که بر اثر مبارزه با مخالفان کج و معوج شده است»؛ به همین دلیل این متفکران پیش از منافع مادی، واژه‌ی «به‌اصطلاح» را به کار می‌برند. در تفسیر نگرش مارکس باید همیشه در نظر داشت که او اصطلاح «مادی» را به معنایی دوپهلوی و مبهم به کار می‌برد.

از سوی دیگر، **مارکس** در کتاب *خانواده‌ی مقدس* با به کارگیری واژگانی متأثر از معرفت‌شناسی علیه کسانی جدل می‌کند، که می‌گویند: «زنجیرهای واقعی و عینی را که خارج از من وجود دارند، به زنجیرهای ذهنی و صرفاً پنداری بدل می‌کنند که فقط در درون من وجود دارند - بدین وسیله تمام مبارزات حسی بیرونی را به مبارزات فکری محض تغییر می‌دهند و در نتیجه می‌خواهند بیگانگی مادی را با کنش معنوی و درونی ناب ملغا کنند» (مجموعه آثار جلد ۴، ص ۸۲). و در مؤخره به چاپ دوم جلد اول سرمایه می‌گوید: «نزد من عکس این امر صادق است: امر پنداری چیزی نیست جز جهان مادی که در ذهن انسان بازتاب یافته و به شکل‌های اندیشه ترجمه شده است» (سرمایه، ص ۱۰۲). این اظهارنظری کوتاه‌شده است، چون او از بینش موجود در تزهایی در باره فوئرباخ درباره‌ی بستر عملی این ترجمان و انتقال پریده، و بدین وسیله تفاوت این بینش با رئالیسم حسی فوئرباخ را زدوده، امری که از زمان پلخانف به بعد به سوء تفسیر در مارکسیسم شوروی انجامیده است.

۲-۱ **مارکس** با رویکرد انتقادی به **آدام اسمیت** و **هانری استورچ** در مورد کالاهای «غیرمادی» طبقات ایدئولوژیک، سخن می‌گوید. **اسمیت** به مسأله‌ی جایگاه نظری ارزش خدمات، در متن تمایز بین کار مولد و غیرمولد نظر دارد. در این جا «غیرمادی» به روشنی محصولی است که به معنای روزمره‌ی کلمه، یک «شیء» قابل لمس نیست. در سرمایه جلد اول، **مارکس** به مفهوم کالا از حیث نحوه‌ی هستی [Seinsart] آن برخوردار می‌کند، به این معنا که «کالا» پیش از هر چیز یک شیء خارجی است» (۱۲۶). او ویژگی کالا هم‌چون ارضاکنده‌ی نیازهای بشری را در چارچوب محدودیت هستی-شناسانه‌ای قرار نمی‌دهد «خصلت این نیازها چه از معده برخیزد و چه از تحلیل تفاوتی نمی‌کند» (همان‌جا). در یک پانویس او از **نیکلاس باربون** نقل می‌کند: «میل، اشتهای ذهن است» (همان‌جا، باربون، ۱۶۹۶، ص ۲) به علاوه، این که «چه‌گونه شیء نیاز انسان را برآورده می‌سازد» نقشی ایفا نمی‌کند.

در توضیح تمایزی که اسمیت بین کار مادی و غیرمادی قایل می‌شود، مارکس مفهوم مولد را از رابطه با شیئی خارجی جدا می‌کند و به روابط اجتماعی که کار در آن انجام می‌گیرد مربوط می‌سازد. از این رو، مفهوم، نسبیّت یا ویژگی خود را روشن می‌کند. [Standpunktbezogenheit] از منظر سرمایه، آن چه به علت خلق ارزش اضافی مولد است، الزاماً از منظر حفظ زندگی و غیره، مولد به شمار نمی‌رود و بالعکس. بنابراین او با تأکید اعلام می‌کند که «در سرمایه‌داری کارگر مولد بودن نه از اقبال نیک، بلکه از بداقبالی است» (سرمایه، ص ۶۴۴). طبق نمونه‌های او معلمان و خوانندگان هنگام آموزش یا خواندن آواز در یک رابطه‌ی سرمایه‌دارانه کار مولد انجام می‌دهند ناسا ویلیام سنور بدون آن که بخواهد با یک جمله‌ی مسخره این توضیح خنده‌دار را مطرح می‌کند: «طبق نظر اسمیت قانون‌گذار عبری (یعنی موسی) یک کارگر غیرمولد بود». (اصول بنیادی اقتصاد سیاسی، پاریس، ۱۸۳۶، ص ۱۹۸ مقایسه کنید با مجموعه آثار مارکس و انگلس جلد ۳۱، ص ۱۸۴)

به علاوه، از مفهوم ارزش «شیئی‌زدایی» می‌شود [entdinglicht] بدین ترتیب که مفهوم ارزش به‌عنوان یک صفت مادی هم‌چون شکل وارونه‌ی بیان یک رابطه‌ی اجتماعی شیئی‌شده در چارچوب تولید مبتنی بر تقسیم خصوصی کار درک می‌شود [privat-arbeitsteiliger Produktion]. مارکس در مقابله با ژان باتیست سه که در بحث خود از اصطلاح «مادی» و «غیرمادی» سخن می‌گوید، ارزش را به‌عنوان «چیزی غیرمادی مشخص می‌کند، که نسبت به قوام مادی خود بی‌تفاوت است» (گروندریسه ص ۳۰۹). اگر «غیرمادی» در این جا به معنای «بی‌تفاوت نسبت به قوام مادی» خود باشد پس مفهوم «قوام مادی» و «مادی» - همانند مفاهیم مشتق و مکمل و «صورت» و «صوری» در متافیزیک ارسطو - در تقابل با مفهوم‌های «ماده» و «مادی»، در واژگان فلسفی از این امتیاز برخوردارند که در چارچوب معرفت‌شناسانه

فهمیده نمی‌شوند. مارکس تقابل ارسطویی صورت و ماده را به تقابل بین تعین شکل اجتماعی و تکوین فیزیکی - مادی صورت‌بندی می‌کند. اما روابط تولید گرچه غیرمادی‌اند (بیش‌تر اجتماعی‌اند تا مادی) کلمه‌ی اجتماعی را به‌هیچ‌رو، نمی‌توان به معنای فلسفی کلمه «غیرمادی» دانست. «رشته‌های نامشهود»ی که سرمایه در سراسر مسیر روند تولید می‌تند، روابط سلطه هستند. اما این موضوعات در کارخانه نامرئی نیستند - گرچه آن‌گونه که برشت می‌گوید در این جا نیز به درون خصلت کارکردی خود لغزیده‌اند [Dreigroschenprozess اپرای سه پولی] - همان‌گونه که به‌نظر می‌رسد روابط سرمایه هم‌چون شکلی در محصول ناپدید شده است [Formbeziehung]. بدین ترتیب آن‌چه که غیرفیزیکی است [unstoffliches] به‌خوبی می‌تواند مانند این رابطه‌ی شکلی به روابط مادی به معنای فلسفی کلمه تعلق داشته باشد. این مسأله در مورد روابط فیزیکی [Verhältnisse und Beziehungen] نیز صادق است: جاذبه نه فیزیکی و نه مشهود است ولی در عین حال شرط بنیادی برای تمام امور فیزیکی محسوب می‌شود. به‌علاوه، روندهای انرژی قابل‌رئیتی وجود دارند که فیزیکی [stofflich] نیستند اما مادی [Stofflichen] اند. هگل به‌رغم عدم‌وجود دستگاه مفهومی تکامل‌یافته‌تر، شکل هستی نور را «غیرجسمانی و هم‌چون ماده‌ی غیرمادی» صورت‌بندی می‌کرد (دانشنامه جلد ۲ بخش ۹ ص ۱۱۹)، او هم‌چنین در مورد صوت می‌گوید: «چونان یک چیز غیرمادی می‌گریزد» (ص ۲۹۱) و در مورد مغناطیس اضافه می‌کند «در مغناطیس چیز مادی عمل نمی‌کند، درست به‌سان یک شکل غیرمادی ناب.» (ص ۲۰۵).

۳-۱ مارکس در مقابله با طبقه‌بندی ارزشی-نظری اسمیت درباره‌ی طبقات بالاتر - که او آن‌ها را رشته‌های ایدئولوژیک می‌نامد - با استورج مخالفت می‌کند. استورج در ۱۸۱۵ مفهوم کار غیرمادی 'travail immatériel' را به کار می‌برد و مفهوم خوبی‌های درونی "biensinterens" را به آن اضافه می‌کند (۲۴۱; cf. MECW).

(۱۸۱، ۳۱) چون او برخلاف اسمیت می‌خواهد آن نخبگانی را به رسمیت بشناسد که چنین کالاهای خوب و «مولدی» را به وجود می‌آورند. مفهوم کار غیرمادی استورج از رساله‌ی اقتصاد سیاسی ژان باتیست سه الهام گرفته است. او فعالیت‌هایی را که اسمیت به‌عنوان غیرمولد طبقه‌بندی می‌کرد به‌عنوان تولید محصولات غیرمادی تقدس بخشید. یعنی او پیشوند منفی غیرمولد را به مادی بودن کالاهای تولید شده تغییر داد. **کنت دستوت دو تراسی** نظریه پرداز برجسته‌ی ایدئولوژیست‌ها نیز پا جا پای او می‌گذارد. او با این نکته آغاز می‌کند که تمام کارها مولداند چه کالاهای مادی تولید کند و چه غیرمادی، سپس این تمایز را به اشکال کار سرایت می‌دهد. کاری که محصولش به‌سرعت مصرف می‌شود و کاری که محصولاتش عمر طولانی دارند: «یک کشف، مصرف همیشگی دارد... اما یک کنسرت یا تئاتر به‌سرعت مصرف و بلافاصله ناپدید می‌شوند.» (عناصر ایدئولوژی، ۱۸۲۶، جلد ۳، ص ۲۴۳) استورج در درس‌هایی راجع به اقتصاد سیاسی برای **گراندوک نیکلاوس** در ۱۸۱۵، که ژان باتیست سه آن‌ها را در پاریس منتشر کرد کاری را که محصولات غیرمادی تولید می‌کند «کار غیرمادی» نامید و تولید «خوبی‌های درونی یا عناصر تمدن» را به آن نسبت داد، عناصری که پیش‌شرط تولید ثروت ملی‌اند (درس‌های اقتصاد سیاسی جلد ۳ ص ۲۱۷). او می‌گوید اشتباه اسمیت عدم تمایز ارزش‌ها و ثروت‌های غیرمادی است (۲۱۷). **مارکس** با مداخله در بحث اضافه می‌کند: «بدین وسیله مسأله به طور واقعی خاتمه‌یافته اعلام می‌شود (مجموعه آثار، جلد ۱، ص ۱۸۱). استورج حتی قادر نیست مسأله را صورت-بندی کند تا چه رسد به حل آن. برای شناخت رابطه بین تولید مادی و فکری قبل از هر چیز لازم است که تولید مادی را فی‌نفسه نه به‌عنوان یک مقوله‌ی عام، بلکه باید آن را در شکل ویژه‌ی تاریخی‌اش درک کرد»، در غیر این صورت «درک ویژگی تولید

فکری منطبق با تولید مادی و رابطه‌ی بین آن‌ها غیرممکن خواهد بود». (مجموعه آثار، جلد ۲۱، ص ۱۸۰)

برداشت استورچ از «کار غیرمادی» (که مارکس برای آن اصطلاح تولید فکری را به کار می‌برد) «تمام فعالیت‌های تخصصی طبقه‌ی حاکم است که کارکردهای اجتماعی را به‌عنوان حرفه انجام می‌دهد». اما او قادر نبود وجود این کارکردها و رده‌های اجتماعی که این کارکردها را انجام می‌دهند، در رابطه با «سازمان ویژه‌ی تاریخی مناسبات تولید» درک کند، او هم‌چنین نمی‌توانست جنبه‌ی ایدئولوژیک طبقات حاکم را از «تولید فکری آزاد این شکل اجتماعی معین» تمیز دهد (مجموعه آثار، جلد ۳۱، ص ۱۸۲). مارکس ظاهراً با انتقاد استورچ از اسمیت در مورد تفاوت بین ارزش‌های غیرمادی و ثروت‌های مادی موافق است، و آن‌ها را به زبان خودش ترجمه می‌کند «آن‌ها اصرار دارند که تولید محصولات فکری یا تولید خدمات، تولید مادی محسوب می‌شود» (۱۸۳). غیر از این، نظر مارکس درباره‌ی استورچ این است که او «از شباهت‌ها و روابط سطحی عمومی بین ثروت‌های فکری و مادی» فراتر نرفته است. مارکس ظاهراً مقوله کار غیرمادی استورچ را غیر قابل استفاده می‌داند، و از مفهوم «کار فکری یا ذهنی» بهره می‌گیرد که به تولید فکری مربوط می‌شود.

۴-۱ اگر کسی بخواهد «غیرمادی» را «غیرفیزیکی» ترجمه کند، باید پاسخی برای بیان «کار غیرمادی» از طریق مفهوم بی‌معنای «کار غیرفیزیکی» داشته باشد، مفاهیمی که خودبه‌خود به اختلاف بین «فکری» یا «ذهنی» در مقابل «جسمی» مربوط می‌شود - اختلافی که ساختار طبقاتی آن را به تقابل تبدیل کرده است - می‌توان در تفسیری از لودویگ فوئرباخ به‌روشنی مشاهده کرد: «هانس ساکس هم کفاش بود هم شاعر. کفش‌ها کار دست او بودند در حالی که اشعار از ذهن او تراوش می‌کردند. چون معلول وجود دارد علت نیز وجود خواهد داشت» (۱۹۸۶، ص ۲۲) اما چیزی که مارکس در مثال مشهورش در مورد استاد معمار گفت برای کفاش نیز صادق است،

یعنی او «با کمک مهارت‌هایی که آموخته است و پیش از آن که آن‌ها را در چرم به کار گیرد کفش را در فکر خود طراحی می‌کند» (سرمایه ص ۲۸۴). و بر عکس هانس ساکس اشعارش را با دست و به کار گرفتن قلم و دوات به‌عنوان کاری عملی در مکان و زمان روی کاغذ به رشته‌ی تحریر درمی‌آورد. بنابراین اختلاف فیزیکی و غیرفیزیکی امری نسبی است، و صرفاً سلطه‌ی یک جنبه بر جنبه‌ی دیگر و تحکیم آن در حایگاه طبقاتی آن را به یک تقابل تبدیل می‌کند.

عام‌ترین تعریف مارکس از کار به همان اندازه برای کار فکری صادق است که برای اصطلاح شیئیت‌یافته‌ی کارهای دستی: «از طرفی تمام کارها مصرف نیروی انسانی به معنای فیزیولوژیک آن هستند»، و از طرف دیگر «در شکلی خاص و با هدف معین» (سرمایه، جلد اول، ص ۱۳۷). مارکس تحت عنوان نیروی کار «مجموعه‌ی توانایی‌های فکری و جسمی را در نظر دارد که در شخص زنده یا انسان به شکل فیزیکی وجود دارند، توانایی‌هایی که او هنگام تولید یک ارزش مصرفی معین به کار می‌برد» (ص ۲۷۰). آنچه که کارگران به کار می‌گیرند «نیروهای طبیعی‌اند که به پیکرشان تعلق دارد، بازوان، پاها، دست و سر»، و در پایان روند «نتیجه‌ای ظاهر می‌شود که در آغاز توسط کارگر تصور شده بود، و بنابراین به شکل ذهنی وجود داشت» (۲۸۴-۲۸۳). ذهنی در این جا به معنای تخیلی مثل «نقشه» است. مارکس تأکید می‌کند «یک اراده‌ی هدفمند که به شکل توجه تجلی می‌یابد هرچه کار و شیوه‌ی تکمیل آن کارگر را کم‌تر جذب می‌کند اهمیت بیش‌تری خواهد داشت، و بنابراین او کم‌تر از آن به‌عنوان یک بازی آزاد نیروهای جسمی و فکری خود لذت می‌برد.» (۲۸۴)

بنابراین مارکس یک مفهوم فراگیر از کار ارائه می‌کند که ابعاد «جسمی» و «فکری» را دربر می‌گیرد. جهت برقراری رابطه بین انواع مختلف کار - از این جهت که به‌ویژه جنبه‌ی «فکری» و یا جنبه‌ی «جسمی» آن برتری داشته باشد - او مفهوم

«کارگر جمعی» [Gesamtarbeiter] را به کار می‌برد، تا تغییر شکل محصول را به‌عنوان نتیجه‌ی «ترکیبی از کارگران» نشان دهد، که هر یک از آنها «از نظر تأثیرگذاری واقعی در موضوع کار در فواصل مختلفی قرار دارند» (۶۴۳). این کلید تحلیل تمام روابطی است که در آن «محصول نتیجه‌ی کار مستقیم و مجزا نیست، و بیش‌تر ترکیب فعالیت‌های اجتماعی به‌عنوان تولیدکننده عمل می‌کند». (گروندریسه، ص ۷۰۹)

هم‌چنین اگر آغاز گسترش نولیبرالی بازار جهانی به نام «جهانی‌شدن» در پایان قرن بیستم در نظر گرفته شود «واحد اندازه‌گیری» ارزش، منطبق بر بازار جهان‌شمول *marché universel* – طبق ترجمه سرمایه از سوی روی و مارکس برای بازار جهانی است – (MEGA ۱۱, ۷/۴۸۳) «واحد میانگین کار عمومی» خواهد بود (ص ۵۸۴) رویکرد مفهومی مهم برای بازان‌دیشی بیش‌تر در مورد سرمایه‌داری فراملی با تکنیک بسیار پیشرفته.

۲. «ابراز احساسات تهی از اندیشه و تأملی» که دیجیتال‌شدن به‌عنوان «تکنولوژی جدید پیکرزدایی»، برانگیخته است، نشان می‌دهد که «غیرمادی‌های نوین» به اجزایی تبدیل شده‌اند که توانایی حمل «فرهنگ مثبت» قرن بیست‌ویکم را دارد (لیست، ۲۰۰۱، ص ۲۰۶). اما حتی جریان‌های انتقادی نیز تحت تأثیر آن قرار گرفته‌اند. هانس ماگنوس ایسنبرگر در دهه‌ی ۶۰ بر این باور بود که «استثمار غیرمادی» سوژه‌ها از سوی «صنعت آگاهی» جایگزین استثمار مادی کارگران شده است (۱۹۶۹، ص ۱۷-۷). یک نسل بعد معاون فرمانده مارکوس رهبر زاپاتیست‌ها، نظم نوین جهانی نولیبرالیسم را چنین توصیف می‌کند: «سیاره‌ای، دایمی، بلاواسطه و غیرمادی» – بدون تحلیل بیش‌تر.

در مرحله‌ی ابتدایی و سوداگرانه‌ی «اقتصاد نوین» در آغاز قرن بیست‌ویکم نظریات غیرمادی شدن [Immaterialisierung] و بی‌وزن شدن اقتصاد

«*Entstofflichung*» رواج فراوانی داشت. به نظر می‌رسد که «کار غیرمادی» «حلقه‌ی مسلط جدید در زنجیره‌ی ارزش آفرینی است» (مولر، ۲۰۰۰، ص ۲۱۵).

«در این دنیای جدید که اطلاعات و خدمات، آگاهی و تجربه دادوستد می‌شود، دنیایی که در آن مادی جای خود را به غیرمادی می‌سپارد و زمان تجاری شده مهم‌تر از تصاحب فضا می‌یابد، مفاهیم متعارف روابط مالکیت و بازار که زندگی در عصر صنعت را رقم می‌زند، هر چه بیش‌تر معنای خود را از دست می‌دهند» (ریفکین، ۲۰۰۰) یکی از طرفدارترین نویسندگان که می‌خواهد تحلیل خود را بر کتاب سرمایه مبتنی کند - بی‌اعتنا به آن که وی صورت‌بندی متفاوتی از عامترین شیوه‌ی اثرگذاری - زیبایی‌شناس کالا ارائه می‌کند می‌گوید «علم جدید طراحی وظیفه‌اش را پیش از محصول باید بر مبنای بازاریابی تعریف کند.»

تنها آن هنگام برای اقتصادی که هرچه بیش‌تر «نرم» و «غیرمادی» به نظر می‌رسد به اندازه‌ی کافی به بلوغ خواهد رسید (بولز، ۱۹۹۴، ص ۷۴). سقوط بازار جدید و به‌خصوص ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و واکنش امریکا که جنگ جهانی‌اش علیه ترور، جنگ برای کنترل ذخایر نفتی را می‌پوشاند (هاگ، ۲۰۰۳، ص ۲۷۶-۱۹۹) در واقع گفتمان اثباتی در «عواید مادی در برابر غیرمادی» گنگ و مبهم می‌کند - گرچه تأثیری در گفتمان انتقادی پساکارگرگرایان نداشت.

۲-۱ کارگرگرایان ایتالیایی که در آخرین دهه‌ی سال‌های طلایی فوردیسم برای یک سیاست انقلابی چپ‌تر از حزب کمونیست ایتالیا و اتحادیه‌ها در بین «کارگران توده‌ای» «*Massenarbeitern*» در صنایع شمال ایتالیا تبلیغ می‌کردند، در گذار به اتوماسیون، پایه‌ی توده‌ای خود را از دست دادند (رایت، ۲۰۰۰). هنگامی که در حدود ۱۰ سال بعد زمان سقوط دیوار برلین بسیاری از دانشگاه‌های ایتالیا توسط دانشجویان

اشغال شده بود، کارگرگرایان پیشین در این جنبش سوژه‌ی جدید تغییر اجتماعی را کشف کردند. این لحظه‌ی تولد «پساکارگرگرایی» بود. آن‌ها اعلام کردند که دانشجویان کارگران «غیرمادی» محسوب می‌شوند، و سپس این مفهوم را گسترش دادند که گروه‌های بیش‌تری را دربر بگیرد. از این رو نمایندگان آن‌ها در ایتالیا «غیرمادیون» نامیده شدند.

نگری در جنبش دانشجویی دانشگاه و مدارس عالی «اولین جلوه‌ی شورش کار غیرمادی را مشاهده می‌کند» (۱۹۹۶، ص ۸۲). اما این مفهوم فوق‌العاده فراگیر است و اختلافات و شکاف‌ها را نادیده می‌گیرد: «کار در جوامع هر چه بیش‌تر به سوی کار غیرمادی گرایش دارد» (نگری و هارت ۱۹۹۴، ص ۱۰). در این جا تمامی کارها بی‌شک و تردید «کار غیرمادی» نامیده می‌شوند. اما بعداً این تعریف خیلی محدود می‌شود: به‌عنوان «فعالیت فکری، عاطفی، احساسی و فنی - علمی» و به زبان تخیلات علمی به‌عنوان «کار سی‌بورگ» («همان‌جا»). سرانجام «شبکه‌ی هر چه پیچیده‌تر کار تعاونی، ادغام کار پرستاری در کنار انواع کار تولیدی، و رایانه‌ای شدن طیف وسیعی از روندهای کار، مشخصه‌ی گذار معاصر در خصلت کار است» (همان‌جا) با تخصص فنی در نتیجه پیروزی رایانه، جنبه‌ی زیبایی‌شناسی کالا و بازاریابی با هم درمی‌آمیزند. و به نظر موریسو لازاراتو، «کار غیرمادی» به معنای واقعی در تولید سمعی-بصری، تبلیغاتی، مد، تولید نرم‌افزار، عکاسی، فعالیت‌های فرهنگی و غیره به کار گرفته می‌شود. (۱۹۹۳، ص ۶۸، مقایسه کنید با نگری، لازاراتو، ویرنو ۱۹۹۸، ص ۲۸). به‌علاوه، تمام فعالیت‌هایی که با تولید و کاربرد عاطفه سروکار دارند جزئی از کار غیرمادی به‌شمار می‌روند (نگری و هارت، ۲۰۰۰، ص ۲۹۴). به معنای محدودتر کار اطلاعاتی شده هر چیزی که «کالاهای غیرمادی» - به معنایی که ژان باتیست سه به کار برد - (مؤلفان آن را با کالاهای دیجیتالیزه شده اشتباه می‌گیرند) به‌عنوان «کار غیرمادی» قلمداد می‌شود (ص ۳۰۶، برای نقد این دیدگاه مراجعه کنید به هاگ، ۲۰۰۳، ص ۹۱۵ -

۹۷). و دوباره آن‌ها تمام انواع خدمات از جمله کمابیش کار صنعتی را نیز در شمار کارهای غیرمادی قرار می‌دهند: «کار مادی که صرف تولید کالاهای با دوام می‌شود با کار غیرمادی ترکیب می‌شود و به سوی آن میل می‌کند. (هارت و نگری، ۲۰۰۰، ص ۲۹۳)

طبق نظر پساکارگرگرایان برای این که کاری به مقوله‌ی «کار غیرمادی» تعلق داشته باشد نباید آن را در مناسبات کار رسمی یا غیررسمی قرار داد. آن‌ها این از بین بردن مرزهای تمایز را با مقوله‌ی مارکسی «هوش عمومی» از گروندریسه (۷۰۶) توجیه می‌کنند. نظریه پردازان «اقتصاد نوین» تولید مبتنی بر علم را (مارکس آن را در آستانه‌ی قرن نوزدهم تشخیص داده بود) به عنوان خصلت ویژه‌ی نیروهای مولد با تکنیک بسیار پیشرفته معرفی می‌کنند: هنگامی که «دانش اجتماعی عمومی به یک نیروی مستقیم تولید تبدیل شده باشد» (گروندریسه، ص ۷۰۶) دیگر سرمایه‌ی استوار به «اشکال مادی وجودش» به شکل ماشین‌آلات محدود نیست (سرمایه جلد ۱، ص ۵۶۷). مارکس همچون صاحب کار «سوسیالیست» رابرت اوئن که در اثر خود مقالاتی در باب شکل‌گیری خصلت بشری (۱۸۴۰، ص ۳۱) افراد طبقه‌ی خود را به خاطر سرمایه‌گذاری در ماشین‌آلات و غفلت از «جسم و فکر» انسان‌ها سرزنش می‌کند، می‌افزاید: «از منظر فرایند تولید مستقیم تکامل فرد» را می‌توان «هم‌چون تولید سرمایه‌ی استوار در نظر گرفت». (گروندریسه، ص ۲-۷۱۱) طبق طرح گروندریسه، سرمایه «تمام نیروهای علم و طبیعت را به عنوان ترکیب اجتماعی و مراوده‌ی اجتماعی به حیات فرا می‌خواند تا آفرینش ثروت را از زمان کاری که صرف آن می‌شود (به طور نسبی) مستقل کند. (۷۰۶) پساکارگرگرایان از این مشاهده‌ی پیش‌گویانه که با عجله آن را توصیف واقعیت اعلام می‌کنند موقعیت جهان‌شمول «کار غیرمادی» را نتیجه می‌گیرند. هر چه که افراد اجتماعی تکامل یافته انجام می‌دهند برای آن‌ها همواره «کار غیرمادی»

محسوب می‌شود. پس‌اساختار گرایان بدین وسیله می‌توانند خود را «کارگرانی همچون دیگران» اعلام کنند. (نگری ۱۹۹۶، ص ۱۰۴)

۲-۲ نگری مفهوم «کار غیرمادی» را توجیه می‌کند و با این استدلال که «در سازمان‌دهی روندهای کار تحت سلطه‌ی سرمایه‌داری، بر مبنای مناسبات کاملاً فیزیکی مسأله‌ی کار دیگر مطرح نیست. سلطه‌ی سرمایه‌داران بر استقلال کار، کاری که خارج از روابط آن تکوین می‌یابد، استوار است» (۱۹۹۶، ص ۱۷) بی‌معنایی نظری‌اش را می‌پذیرد. در این جا او به شخصی فکر می‌کند که «در تلویزیون، در پردازش اطلاعات، در تبلیغات، در مُد یعنی در صنایع پوشاک و غیره کار می‌کند» (همان‌جا). استثمار در شرایط پساوردیسم، استثمار همکاری اجتماعی است و کسی که تحت تأثیر قرار می‌گیرد «پرولتاریای فکری» است که به این همکاری نیاز دارد و آن را امکان‌پذیر می‌سازد (۱۰۱). آن رشته‌ی واقعی که در پشت این بازنویسی قرار دارد مفهومی است که در تحقیقات دهه‌ی ۷۰ درباره‌ی اتوماسیون شکل گرفت تحت عنوان «رهایی به زنجیر کشیده‌شده»ی کارگران تحت شرایط اتوماسیون: وضعیت متناقض کارگرانی که به‌عنوان سوژه‌ای «مستقل اما تحت تابعیت» همراه با از بین رفتن مرز بین کار و فراغت به کار گمارده می‌شدند. اما گفتمان پساکارگرگرایان خودسرانه این یافته‌ها را غنیمت شمرده به توهم دل‌خوش می‌کند که این نکات در مورد اشکالی از کار صادق است که هنوز از خارج کنترل می‌شوند.

نگری سرانجام توصیف خود از کار غیرمادی را با عینیت شیخ‌گونه‌ی [gespenstige Gegenständlichkeit] نیروی کار انسانی می‌آلاید، بدون آن‌که شکل مصرف (مشخصاً سودمند) آن را در نظر بگیرد، که مارکس در معرفی مفهوم «کار مجرد» در سرمایه جلد اول ارائه داده است (۱۵۰). او «تجربه‌ی یک کار متحرک، منعطف، رایانه‌ای و غیرمادی شده و شیخ‌گونه را با شعبده‌بازی سرهم می‌کند» کاری که همگان هم‌چون «روشنی خورشید» در آن سهیم‌اند، یک «توهم واقعی» که

هیچ مرز، مکان و زمانی را نمی‌شناسد. «فقط یک چیز اساساً هراس‌انگیز» باقی می‌ماند که ما در آن غرق می‌شویم (۱۹۹۹، ص ۸). شیخ مارکس در این جا دیگر اعتباری ندارد؛ دریدا (۱۹۹۴) باید خود را بیش‌تر با «پدیدارشناسی یک واقعیت مولد جدید» مشغول کند (ص ۹)، در این جا مفهوم «کار غیرمادی» به سمت کار مجرد لغزش پیدا می‌کند گویی پندارآمیزی جهان سرمایه‌گفتمان‌هایی که آن را مورد نقد قرار می‌دهند نیز در خود جذب می‌کند.

۲,۳ بحث «کار غیرمادی» با روایت نولیبرالی در مورد معجزه‌ی عام «غیرمادی شدن اقتصاد» درهم می‌آمیزد (برای دیدگاهی انتقادی مراجعه کنید به هاگ ۲۰۰۳، ص ۹۷-۹۶). «اقتصاد غیرمادی اطلاعاتی تحت سلطه‌ی بخش چهارم اقتصاد تولید مادی را تجزیه و منحل کرده و با نیازهای تولید در شهرهای جهانی همگام می‌شود و به‌ویژه بخش خدمات مالی و ارتباطی را برای کسب و کارها سازمان‌دهی می‌کند» (مولیه بوتان، ۱۹۹۸، ص ۱۳). مشخصات فرضی این اقتصاد عبارتند از: ۱- بسیج منابع ثروت به سمت فعالیت‌های مفهومی ۲- ارزش بیش از هر چیز از طریق مبادله، ارتباطات و توزیع افزایش می‌یابد. ۳- فعالیت‌های «مادی» دیگر تعیین‌کننده نیستند، در عوض فعالیت‌های غیرمادی یعنی «دانش، مهارت در استفاده از اطلاعات و فرهنگ» این نقش را به‌عهده گرفته‌اند (ص ۱۳). این مطلب غالباً بدین شکل ارائه شده است که گویا «غیرمادی شدن» [Immaterial-Werden] سرمایه‌گذاری (هوش مصنوعی، فناوری اطلاعاتی، آموزش و اطلاعات، فرآیندهای اطلاعاتی) با فکری‌شدن کار مترادف است (واکالولیس، ۲۰۰۱، ص ۱۱۷).

۳. اراده‌گرایی التقاطی بسیاری از متون پسا‌ساختارگرایان بارها مورد انتقاد قرار گرفته است. فریگا هاگ به «لوریانسمی» (برگرفته از نام Achille Loria اقتصاددان ایتالیایی، مظهر تفکر التقاطی، غیرمنسجم و سهل‌انگارانه) اشاره می‌کند که

مفاهیم مارکسیستی را «خودسرانه و درهم‌برهم با فکر هپروتی به کار می‌برد» (۲۰۴). انزو مدوگنو که همانند نگری از جنبش کارگرگرایان ظهور کرده است تز سلطه‌ی دوران‌ساز کار غیرمادی نگری را با ضدتزی مورد انتقاد قرار داده است؛ مبنی بر این که «انتقام میکروالکترونیک» کیفیت فراگیر کارگران جدید را که در ابتدای رایانه‌ای شدن افزایش یافته بود، از آن‌ها سلب می‌کند (۱۹۹۶، ص ۲۱-۲۲)، «هوش عمومی» به ماشین بدل شده، و کار فکری از «مکانیکی شدن پیش‌رونده‌ی هوش مجرد» تبعیت می‌کند (ص ۲۱) - «کارگران فکری به زاییده‌ی ماشین عظیم ارتباطی بدل شده‌اند. (۲۴)

استوارت هال نقد خود را از مفاهیم عوامانه‌ی فلسفی غیرمادی بودن آغاز می‌کند: اگر پساکارگرگرایان اهمیت فزاینده‌ی زبان را به‌عنوان سلطه‌ی غیرمادی بودن فهمیده‌اند او در پاسخ با اشاره به مادیت زبان چنین می‌گوید: «کلمه امروزه همان قدر مادی است که جهان». «زیبایی‌شناسی» از طریق تکنیک، طراحی و سبک آفرینی به جهان تولید مدرن نفوذ کرده است. «یماژ» یا تصویر عمومی یک محصول یا یک شرکت از طریق بازاریابی، چنیش و مد، شکل معرفی روایت ذهنی پیکر مادی آن تعیین می‌کند که مصرف جدید تا حد بسیاری بدان وابسته است. و فرهنگ مدرن در عمل و شیوه‌ی تولید خود به میزان فوق‌العاده‌ای مادی است، جهان مادی کالاها و فناوری‌ها عمیقاً با فرهنگ پیوند دارد (۱۹۹۶، ص ۲۳۲). اما، هال نیز به معنایی کاملاً متفاوت از کار غیرمادی سخن می‌گوید آن‌جا که می‌گوید: «هرکس به طور جدی در تلاش فکری با مطالعات فرهنگی درگیر است، باید توجه داشته باشد که این مفهوم تا چه اندازه گذرا، غیرفیزیکی و کم‌تر قابل‌ثبات است، و ما چه قدر ناتوانیم از این که چیزی را تغییر دهیم یا کسی را به کاری وادار کنیم» (۲۷۲). بدین معنا می‌توان عمل کرد «غیرمادیون» را مشخص کرد، کسانی که بخش اصلی از سرمایه‌ی نمادین‌اش را با سخن از «کار غیرمادی» همچون عملی که خود «غیرمادی» است، می‌گذرانند.

«فکری شدن» واقعیت بخش فزاینده‌ای از کار اجتماعی که با رشد فناوری بسیار پیشرفته‌ی تولید انجام می‌گیرد، همراه با گسست‌ها و پیوست‌هایی در اثر اختلاف و درگیری در این عرصه، بیش‌تر با تحمیل مقوله‌ی تصمیم‌گرایانه‌ی «کار غیرمادی» بر آن‌ها، درک‌ناپذیر می‌شود.

منبع مقاله‌ی حاضر:

Wolfgang Fritz Haug Immaterial Labour, Historical-Critical Historical Materialism ۱۷ (۲۰۰۹) ۱۷۷-۱۸۵ **Dictionary of Marxism,**

مآخذشناسی

N. Barbon ۱۶۹۶, A Discourse on Coining the New Money Lighter. In Answer to Mr. Locke's Considerations etc., London; N. Bolz ۱۹۹۴, Das kontrollierte Chos. Vom Humanismus zur Medienwirklichkeit, Düsseldorf-Vienna; D. Deckstein ۲۰۰۰, 'Vom Ende der Arbeit zum Ende des Eigentums. Jeremy Rifkins scharfe Analyse, was die New Economy für Mensch und Gesellschaft bedeutet', in Süddeutsche Zeitung, ۲۱, ۸, ۲۰۰۰; J. Derrida ۱۹۹۴, Specters of Marx: The State of the Debt, the Work of Mourning & the New International, New York; H.M. Enzensberger ۱۹۶۹, Bewusstseins-Industrie, Frankfurt/M; L. Feuerbach ۱۹۸۶, Principles of the Philosophy of the Future, Indianapolis; S. Hall ۱۹۹۶, Stuart Hall: Critical Dialogues in Cultural Studies, edited by Kuan-Hsing Chen and David Morley, London; M. Hardt and A. Negri ۲۰۰۰, Empire, Cambridge, MA.; F. Haug ۲۰۰۰, 'Immaterielle Arbeit und Atuumatin', in Argument ۲۳۵, ۴۲. Jg. ۲۰۰۰, H. ۲, ۲۰۴-۱۴; W.F. Haug ۱۹۸۰, "Werbung" und

“Konsum”. Systematische Einführung in die Warenästhetik, Berlin/W; W.F. Haug ۲۰۰۳, High-Tech Kapitalismus. Analysen zu Produktionsweise, Arbeit, Sexulität, Krieg und Hegemonie, Hamburg; G.W.F. Hegel ۱۹۷۱a, Philosophy of Mind, Oxford; G.W.F. Hegel ۱۹۷۱b, Werke in zwanzig Bänden (W), Frankfurt/ M; Immaterial Workers of the World ۲۰۰۰, ‘Wozu soll ich dir schon raten?’, Politisches Dokument, <<http://nadir.org/nadir/initiativ/fels/archi/existenz/۰۰۷۰۲.html>>; M. Lazzarato ۱۹۹۸ [۱۹۹۳], ‘General intellect – verso l’inchiesta sul lavoro immateriale’, in: Riff Raff . Attraverso la produzione sociale, April ۱۹۹۳, ۶۵-۷۱ (German: ‘Immaterielle Arbeit. Gesellschaftliche Tätigkeit unter den Bedingungen des Postfordismus’, in Negri et al. ۱۹۹۸, ۳۹-۵۲); E. List ۲۰۰۱, Grenzen der Verfügbarkeiti. Die Technik, das Subjekt und das Lebendige, Vienna; Subcomandante Marcos

W. F. Haug / Historical Materialism ۱۷ (۲۰۰۹) ۱۷۷-۱۸۵ ۱۸۵
 ۲۰۰۰, ‘Le fascisme libéral’ in Le Monde diplomatique, ۴۷. Jg. August ۲۰۰۰, ۱ and ۱۴; K. Marx ۱۹۶۹, Wage Labour and Capital, in Selected Works, Volume ۱, Moscow; K. Marx ۱۹۷۳, Grundrisse, London; K. Marx ۱۹۷۶, Capital, Volume ۱, London; K. Marx and F. Engels ۱۹۷۵-۲۰۰۰, Marx Engels Collected Works (MECW), London; E. Modugno ۱۹۹۶, ‘Postfordistische Grundrisse’, in Arranca!, ۴. Jg., ۱۹۹۶, N. ۱۰, ۱۸-۲۵; C. Möller ۲۰۰۰, ‘Immaterielle Arbeit – die neue Dominante in der Wertschöpfungstheorie’, in Argument ۲۳۵, ۴۲. Jg., ۲۰۰۰, H. ۲, ۲۱۵-۲۶; Y. Moulier Boutang ۱۹۹۸, ‘Vorwort’, in Negri et al., Umherschweifende Produzenten. Immaterielle Arbeit und Subversion, Berlin; T. Negri ۱۹۹۶/۷, ‘Verlangt das Unmögliche, mit weniger geben wir uns nicht zufrieden’, Interview with P. Buzari and T. Atzert, in Die Beute, ۳./۴. Jg., ۱۹۹۶/۷, H. ۱۲, ۹۲-۱۰۸; A. Negri ۱۹۹۹, ‘Th e Specter’s Smile’, in Ghostly Demarcations. A Symposium on Jacques Derrida’s ‘Specters of Marx’, edited by in M. Sprinkler, LondonNew York ۱۹۹۹; A. Negri and M. Hardt ۱۹۹۴, Labor of Dionysus: a Critique of the State-Form, Minneapolis; T. Negri, M. Lazzarato and P. Virno ۱۹۹۸, Umherschweifende Produzenten. Immaterielle Arbeit und Subversion,

edited and translated by T. Atzert, Berlin; J. Rifkin ۲۰۰۰, *The Age of Access. The New Culture of Hypercapitalism Where All Life is a Paid-For Experience*, New York; A. Smith ۱۷۷۶, *An Inquiry into the Nature and Causes of the Wealth of Nations*, London; M. Vakaloulis ۲۰۰۱, *Le capitalisme post-moderne. Éléments pour une critique sociologique*, Paris; S. Wright ۲۰۰۰, 'Negris Klassenanalyse. Die autonomistische italienische Theorie in den ۷۰er Jahren', in *Argument* ۲۳۵, ۴۲. Jg., ۲۰۰۰, H. ۲, ۱۶۱-۸۲.